

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شبهانگ راد

۱۴ جنوری ۲۰۱۷

یکی از ستون‌های نظام مُرد

مرگ طبیعی و یا "مشکوک" جنایتکارانی همچون رفسنجانی - و بنابه دلالتی چند -، مترادف با کدري و کمرنگی بخشی از تاریخ سیاسی‌شان در اذهان عمومی‌ست. رفسنجانی یکی از پایه‌گذاران نظام جمهوری اسلامی و یکی از منفورترین و راز دارترین عمال سرمایه، علیه توده‌های ستم‌دیده بود. "سیاست‌مدار بزرگ"، "مرد کلیدی" و "سردار سازندگی" و غیره از جمله عناوینی بود که این عنصر، در دوره‌های متفاوت نظام، با خود یدک می‌کشید.

تاریخ سیاسی رفسنجانی، تاریخ نکبت، و تاریخ تعرض به معیشت پایینی کارگران، زحمت‌کشان، زنان، پیر و جوان بود. کمتر کسی منکر نقش وی در هدایت نظام، در چند دهه حاکمیت جمهوری اسلامی‌ست. رفسنجانی شالوده نظام را به همراه خمینی پای ریخت؛ جنگ امپریالیستی ایران و عراق را به مدت هشت سال سازماندهی و هدایت نمود؛ کُردستان را به خاک و خون کشاند؛ انقلاب فرهنگی را در درون دانشگاه‌ها سازمان داد؛ نقش بس مهمی در کُشتار زندانیان سیاسی دهه شصت داشت؛ ترورهای خارج از کشور را سازمان داد، آمر و سازمانده اصلی فاجعه میکونوس و کشته شدن صادق شرفکندی - رهبر حزب دمکرات کُردستان ایران - و دیگر همراهانش بود.

بی تردید پرونده سیاسی رفسنجانی را نمی‌توان به چند مورد فوق، خلاصه نمود. صدها و در حقیقت هزاران سند غارتگری و تعرض سیاسی، موجود است و می‌توان به اثبات رساند که همه تلاشش در طولانی‌تر نمودن عمر نظام از یک طرف، و در به تباهی کشاندن زندگی میلیون‌ها توده ستم‌دیده از طرف دیگر، بوده است. رفسنجانی "به ناگهان" مُرد؛ اما بخش عظیمی از اسرار سیاسی - اقتصادی نظام، را با خود بُرد. یکی از آرزوهای وی در چند ساله اخیر، بر گشت نظام، به "دوران طلایی" خمینی و دهه شصت بود؛ دورانی که یکی از سیاه‌ترین دوره سردمداران جمهوری اسلامی به حساب می‌آید، دورانی که فضای سیاسی جامعه، بسیار بسته و مخالفان، تحت شدیدترین پیگردهای پولیسی قرار می‌گرفتند و دسته دسته از کمونیست‌ها، مبارزان و مخالفان، به پای چوبه‌های دار و میادین تیر روانه می‌شدند.

در بستر چنین واقعیاتی، کارنامه و رفتار عالیجناب "سرخپوش" نظام را می‌توان، از دو نگاه و از دو منظر متضاد از هم، مورد توجه قرار داد. اول، نگاه وابستگان به نظام، یعنی "اصلاح طلبان"، "میان‌رو"های حکومتی - دولتی و دیگر دار و دسته‌های متعفی همچون فرخ نگهدار، که گوئی، عنصر "امید" و "پدر انقلاب" و تکیه گاه خود را - در اواخر سال نود و پنج - از دست داده‌اند، و دوم، نگاه بخش صدمه دیده جامعه، نسبت به ماهیت حقیقی و کارکرد رفسنجانی در دوران زمام داری‌اش می‌باشد. در خبرها آمده است که، حامیان پر و پا قرص "سردار سازندگی" به عزا

نشسته‌اند و نظاره‌گر آینده "تیره و تاریک" خویش‌اند. و در مقابل هم، شنیده‌ایم که بخش دیگر و اعظم جامعه، یعنی میلیون‌ها انسان دردمند، سر مست از مرگ رفسنجانی، در ذوق و شوق تلف شدن یکی از مهره‌ها و ستون‌های نظام‌اند. به این دلیل که از آغاز و خلاف مصلحان و منفعت‌جویان، طعم سیاست‌های غیر انسانی و سرکوب‌گرایانه این عنصر وفادار به نظام را چشیده‌اند. به بیانی روشن‌تر، دهه‌هاست که پائینی‌ها در انتظار تلف شدن جانمایی هم‌چون رفسنجانی و مهم‌تر از آن نابودی نظام سراسر جهل و نکبت‌اند؛ دهه‌هاست که بر این باوراند، قطوری پرونده رفسنجانی، به میزان و به قطوری پرونده، یکی از نزدیک‌ترین یارانش، یعنی خمینی‌ست. حضور در ارگان‌ها و نهادهای هم‌چون شورای انقلاب، ریاست مجلس و ریاست جمهوری، رئیس خبرگان، تشخیص مصلحت نظام، معاون فرماندهی کل قوا و غیره، وی را به یکی از مهره‌های حساس و کلیدی و هم‌چنین به عنوان عنصر آشتی دهنده جناح‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی تبدیل ساخته بود؛ عنصری که همواره و همواره، فکر و ذکرش جلوگیری از لطمات وارده به نظام، از جانب تمامی سوهای حکومتی و غیر حکومتی‌ها بوده است.

کارنامه رفسنجانی انباشته از جنایات و تعرض به بدیهی‌ترین حقوق انسان‌ها بود. در سال‌های آغازین حکومت جمهوری اسلامی و به‌همراه خمینی، سیاست جنگی را انتخاب نمود تا بنیان‌های نظام جمهوری اسلامی پا بر جا بماند؛ اموال عمومی را غارت نمود تا زندگی مردم را در تنگنای هر چه بیش‌تری قرار دهد؛ دار و شکنجه را در هر کوی و برزنی به راه انداخت تا در درون جامعه رعب و وحشت هر چه بیش‌تری ایجاد کند.... در حقیقت رفسنجانی نماد جنایت، نماد دزدی و نماد پایمال نمودن حقوق پایه‌ی میلیون‌ها توده محروم و دربند جامعه بوده است. علی‌رغم چنین کرده‌های غیر انسانی، بعضاً مدافعان غیر دولتی و به‌اصطلاح دوستان مردم، پس از مرگ وی، رندان به میدان آمده‌اند و جنبش‌های حق‌طلبانه را، آگاهانه به این سمت سوق می‌دهند که تحقق حقوق و آرزوهای انسانی‌شان، در گرو همراهی با افکار "سردار سازندگی و "امیر کبیر" است؛ در حالی‌که سیاست "اعتدال" رفسنجانی و دیگر دار و دسته‌ها و موافقانش، و آن‌هم در هیچ دوره‌ای، مبارزه برای نابودی سیستم، به زیر سؤال بردن قانون اساسی نظام، و به رسمیت شناختن حقوق پایه‌ی مردم نبوده است. در حقیقت رفسنجانی یک معمار تمام عیار، مالهکش سیاسی و حافظ بی چون و چرای سرمایه‌های امپریالیستی و به موازات آن‌ها دشمن طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان بوده است. همه نگرانی و دلواپسی‌اش، در تقویت بیش از پیش "ولایت فقیه"، در بروز نمودن سیاست‌های اقتصادی جامعه با سرمایه‌های جهانی، و هم‌چنین در نقش‌آفرینی و در زیاده‌خواهی سپاه پاسداران - و آن‌هم در حوزه‌های متفاوت - بود. بنابه چنین ادله و حقایق، می‌توان گفت که اختلاف با جناح رقیب، نه، اختلاف مردم با حاکمان، بلکه در سهم‌خواهی هر چه بیش‌تر، و در اداره بهتر نظام جمهوری اسلامی بوده است.

خلاصه رفسنجانی در اثر مرگ طبیعی - و یا "مشکوک" - مُرد، در حالی‌که بخش بسیار زیادی از تاریخ ناگفته، و نانوشتۀ شده سرمایه‌داران انگل‌صفت، مسکوت و در تاریکی باقی مانده است. وی مُرد، در حالی‌که بخش اعظمی، از خدمات عالیجناب "سرخپوش"، در ابهام باقی مانده است؛ وی مُرد، در حالی‌که جنبش‌های انقلابی نتوانسته‌اند تا در فردای انقلاب و آن‌هم در دادگاهی منصفانه و عادلانه، از رازهای در سینه مانده و از نقش همه جانبه وی، از روابط و از نقشه‌های شوم امپریالیستی آگاه گردند؛ رفسنجانی مُرد و زنده نماند، تا پاسخگوی جنایات و اعمال خویش باشد. این روزها عزاداران وی، در سوگ "عالیجناب سرخپوش" شان نشسته‌اند و ملت‌مانده، نظاره‌گر آینده "بی افق"، و گُر گرفتن تازه‌تر کشمکش‌های درونی بعد از مرگ وی‌اند؛ کشمکش‌هایی که به مانند گذشته، سود و نفعی برای مردم و جامعه، نخواهد داشت و به درد خودی‌های‌شان خواهد خورد. یگانه ثمره و پایانی اوضاع ناهنجار و دردناک زندگی میلیون‌ها انسان رنج‌دیده، نه در مرگ این و یا آن مهره نظام، بلکه در نابودی سیستم و مناسبات حاکم بر جامعه‌مان می‌باشد. تنها

با مرگ نظام وابسته جمهوری اسلامی است که جامعه انسانی، نفسی تازمتر و آن هم به دور از اسارت و بردگی خواهد کشید.

۱۳ جنوری ۲۰۱۷

۲۴ دی [جدی] ۱۳۹۵